

مشهد، مهربان با آوارگان لهستان

سیده نعیمه زینبی| لهستان در جنگ جهانی دوم به اشغال نیروهای آلمانی درآمد تا روزهای سیاهی را برای مردم آن رقم بزند. دربه‌دری و اسارت مردم بی‌دفاع و کوچ اجباری آن‌ها به شوروی. از آن حفره‌های تاریخ است که تا همیشه دوران برای لهستانی‌ها یادآور رنج و بی خانمانی است. طبق آمار، حدود ۱/۵ میلیون نفر از مردم لهستان در جریان این جنگ کوچانده شدند و بسیاری از آن‌ها در مسیر آوارگی در اردوگاه‌های کار ارتش سرخ، جان باختند. وقتی هماهنگ با اتفاقات، شوروی اسرای لهستانی را آزاد می‌کند، برخی از آن‌ها به‌سوی ایران فرستاده می‌شوند تا سرنوشت بخشی از تبعیدی‌ها با کشورمان گره بخورد. برخی از این میهمانان ناخوانده از مرز باجگیران به خراسان و سپس به مشهد می‌آیند. بیشتر آواره‌هایی که به شهر امام‌رضا(ع) قدم گذاشتند، فقط چند روزی را میهمان همشهری‌های ما بودند و سپس به‌سوی دیگر شهرها و کشورها رهسپار شدند. گزارش امروز درباره این گوشه از تاریخ شهر است که مشهدی‌ها میزبان کودکان و زنان آواره لهستانی شدند.

مرز باجگیران؛ نخستین میزبان

حدود هشتاد سال از زمانی که زنان و کودکان رنجور و بیمار لهستانی از طریق عشق‌آباد و مرز باجگیران به خراسان وارد شدند، می‌گذرد. در آذر و دی سال ۱۳۲۰ فقط موضوع تحویل کالا و کمک‌رسانی به آواره‌ها از طریق ایران مطرح بود. بر اساس اسناد کتابخانه ای گفته شده است که یازده کامیون حاوی دارو و لباس و خواروار و ۳۴عدل پوستین و جوراب و دستکش از طریق راه زاهدان به مشهد به مرز باجگیران فرستاده شد. اما بعدها موضوع اسکان موقت جنگ‌زدگان لهستانی نیز مطرح و قرار شد با ورود آن‌ها به ایران، مایحتاجشان را خودشان تهیه کنند تا فشاری بر ملت و دولت ایران وارد نشود، البته این قول تحقق نیافت و بخش زیادی از نیازهای آن‌ها بر دولت ایران بار شد. آواره‌ها به باجگیران آمدند و مردم مرز به داد آواره‌هایی رسیدند که سقفی برای آسایش نداشتند. هاشم صادقی باجگیران، مؤلف کتاب «مرزداران دامنه کیسمار»، درباره حضور لهستانی‌ها در شهر مرزی باجگیران نوشته است: «آن روز هر خانواده باجگیری، ۱۰ تا ۱۵ نفر زن و مرد را به منازل خود بردند و در حد امکان از آن‌ها پذیرایی کردند». بخش زیادی از آوارگان از مسیر مشهد، به زاهدان و سپس هند رفتند و از مشهد به‌عنوان یک مسیر گذار استفاده کردند.

در میان خاطرات کودکان جنگ‌زده

برطبق گزارش‌ها، ۱۷۰۴ کودک لهستانی از طریق مرز مینینی با اتوبوس به مشهد رسیدند و ۶۷۵نفر از آن‌ها از طریق زاهدان به هندوستان نزد والدین خود رفتند و بقیه آن‌ها به تهران و سپس شهر بچه‌های لهستانی در اصفهان رفتند. ماریا لیندن، یکی از کودکانی است که به مشهد آمد و از طریق ایران به زلاند نو عزیمت کرد. او در خاطرات خودش می‌نویسد: «سرانجام به مقصد خود شهر مشهد رسیدیم؛ جایی که مرکزی برای نگهداری پناه‌جویان لهستانی توسط سفارت لهستان در تهران ایجادشده بود. برای تازه کردن جان و تن تا هشتم دسامبر ۱۹۴۲ میلادی (آذر ۱۳۲۱) در این شهر توقف کردیم... کودکان براساس سن دسته‌بندی شدند، توصیفات ماریا از ساختمانی که اکنون ما می‌دانیم دارا التربیه شاپور بوده است، نیز جالب است: «پناهگاه موقت ایرانی ما، به بسیاری از خانه‌هایی که در طی راه دیده بودیم، مانند بود. بزرگ، سفید با اجرهای سرخ، بنایی مربع‌شکل با حیاطی وسیع در میانه که تمام پنجره‌ها و درها به آن گشوده می‌شدند. دیواری بلند که خلوت ما را پاسدار بود. تنها در به خارج گشوده می‌شد. بادروازه‌ای آهنین که همواره به‌وسیله پلیس ایرانی محافظت می‌شد، دری که پیوسته و همیشه بسته بود و دیگر بار بر تشک‌های پهن شده بر کف اتاق خوابیدیم. اتاقی بزرگ برای درس و تفریح نیز به‌عنوان نمازخانه موقت به کار می‌رفت. یک سالن غذاخوری بزرگ، آشپزخانه و دستشویی، نیاز روزانه ما را به‌سادگی مرتفع می‌کرد. در مشهد، کنسولگری بریتانیا دایر بود و یک بیمارستان خیریه آمریکایی نیز که به‌زودی پذیرای گروهی از کودکان بیمار گشت».

در این مدت، هر هفته بیش از ۲۵۰ لهستانی از مرز باجگیران به‌سوی مشهد رهسپار می‌شدند و سپس به مقصد خود در دیگر شهرها و کشورها می‌رفتند.

سپاس لهستانی‌ها

در ۲۳آبان سال ۲۱کارل بارد، وزیرمختار لهستان، نامه‌ای به استانداری خراسان (استان نهم) می‌نویسد و از مساعدت‌هایی که در مشهد به مهاجران لهستانی شده است، تشکر می‌کند. در متن این سیاست‌نامه آمده است: طبق گزارشاتی که به من رسیده، جنابعالی از روی کمال مرحمت، یک دستگاه عمارت بزرگی را در اختیار اطفال یتیم لهستانی گذارده‌اید و در آنجا از آن‌ها نگاهداری می‌شود. من از صمیم قلب از مراسم خیرخواهانه و نوع پرستانه جنابعالی متشکرم و اطمینان می‌دهم که لهستانی‌ها برای همیشه کمال امتنان را از شما خواهند داشت، در یکی دیگر از اسناد باقی‌مانده در مرکز اسناد وزارت خارجه در اواسط اسفند ۱۳۲۱، سرهنگ ارتش لهستان بانام «بروکویر»، از مسئولان بیمارستان شاه‌رضای مشهد که احتمالا محل درمان کودکان رنجور و بیمار لهستانی در مشهد بوده است، تشکر می‌کند و می‌نویسد: «اطمینان داشته باشید که یادگار مدت اقامت ما در خاک میهمان‌نواز ایران، مدت‌ها نقش خاطر ما خواهد بود». البته بیمارستان آمریکایی هم در کنار بیمارستان شاه‌رضا، پذیرای میهمانان جنگ‌زده لهستانی بود و برادر ماریا نیز از کسانی بود که در بیمارستان آمریکایی‌ها درمان شد: «در آغاز، ما به‌خاطر سفر طولانی از عشق‌آباد به مشهد، به کلی خسته بودیم. بسیاری، از اسهال مزمن و کهنه در رنج بودند، یک دوره طویل که کودکان بدحال، بلافاصله پس از ورود به مشهد به بیمارستان آمریکایی انتقال یافتند. دیگر کودکان هم اوقات خود را در آسایشگاه سبیری می‌کردند. به‌هم‌خوردگی مرتب مزاج آن‌ها، به یاری داروهای تازه آمریکایی معالجه می‌شد. برادر من هم از آن دسته‌بود،

سیاسگزار ی کارل یادر، وزیر لهستانی، از استاندار خراسان به خاطر اقدام‌های خیرخواهانه وی، در رسیدگی به مهاجران لهستانی به‌ویژه کودکان یتیم آنان ۱۳۲۱



تصویری از اردوگاه موقت مهاجران لهستانی

حضور ۷۰۰ زن و کودک لهستانی در مشهد

طبق اسناد، در نخستین مرحله حدود هفتصد نفر از این مسیر قدم به خاک ایران گذاشتند و به مشهدی آمدند که از شهریور ۱۳۲۰ به مدت پنج سال در اشغال ارتش سرخ بود. طبق منابع به‌جای‌مانده، در ۲۱اسفند ۱۳۲۰ نخستین گروه از مهاجران لهستانی که شامل ۱۲۰ کودک بودند، وارد این شهر شدند.

در میان این گروه، خواننده نامدار لهستانی، «هانکا اوردونوونا»، که از نامدارترین افراد این کشور بود، نیز حضور داشت. سر کلارمونت اسکراین، سرکنسول انگلیس، در کتاب «جنگ جهانی در ایران»، درباره نحوه انتقال لهستانی‌ها به مشهد می‌گوید: «هیچ‌یک از نظامیان لهستانی از راه مشهد نیامدند، اما بسیاری از افراد شخصی ازجمله هفتصد کودک در تبعید که از والدین خود جدا شده و ارتش کوچک رقت‌آوری تشکیل می‌دادند، از راه مشهد آمدند. در ایران نسبت به یتیم‌ها احساسات مخصوصی وجود دارد و به این جهت، مقامات شهرداری مشهد در کمک به کارکنان صلیب‌سرخ لهستان که مراقب کودکان بودند، به یکدیگر پیشی می‌جستند. در حدود صد نفر از کودکان لهستانی را جا و غذا و تعلیمات دادند، برای آن‌ها وسایل پزشکی و بهداشتی و سرگرمی و... تهیه کردند».

اسکراین در گوشه‌ای دیگر از کتابش در این‌باره می‌نویسد: «مقامات شهرداری مشهد، برای کمک به کارکنان صلیب‌سرخ لهستان، برای صد نفر امکانات کامل فراهم کردند».



آواره‌ها؛ در میان اسناد دارا التربیه

آنچه تاکنون از حضور آوارگان لهستانی دریافت‌ایم، ما را به جایی به نام دارا التربیه شاپور می‌برد، مکانی که طبق مستندات مرکز اسناد آستان قدس رضوی، نشان می‌دهد این فضا که پیش از این محل نگهداری کودکان بی‌سرپرست ایرانی بوده است، تخلیه شده و در اختیار کودکان لهستانی قرار گرفته است. بیمارستان شهید کامیاب کنونی در خیابان نخریسی، بر خرابه‌های محل قدیم دارا التربیه بالا رفته است. در نامه رئیس دارا التربیه شاپور به کارپرداز بیمارستان شاه‌رضا، برای پیگیری وسایل گمشده‌شان، نوشته شده است: «اثاثیه مورد بحث در پرورشگاه، تحویل سرپرست لهستانی‌هاست که جزو اثاثیه دارا التربیه تحویل گرفته‌اند. بنابراین برای تحویل گرفتن آن‌ها باید به آن قسمت مراجعه فرمایید، طبق این اسناد، وسایلی به سرپرست لهستانی‌ها تحویل داده شده است تا آن‌ها بتوانند در ساختمان دارا التربیه مستقر شوند. رئیس دارا التربیه شاپور، آن زمان نامه دیگری به نمایندگی مهاجران لهستانی در مشهد، می‌نویسد تا وسایل یادشده را که متعلق به آستان قدس است، تحویل آن‌ها بدهند و به‌جای آن، وسایل موردنیاز را از اثاثیه خود دارا التربیه تحویل بگیرند. پیگیری و نامه‌نگاری برای یافتن این وسایل که شامل اشکاف و میز تحریر و چهارپایه و چوب است، اگرچه به نظر ارزش مادی زیادی ندارد، بخشی از تاریخ مشهد را درمیان اسناد، ماندگار کرده است.

لهستانی‌های مقیم مشهد در مطبوعات

در مطبوعات آن روزها هم اخبار میهمانان جنگ‌زده انعکاس داشت. روزنامه اطلاعات در ۱۶ فروردین ۱۳۲۱ خورشیدی نوشت: «هفت کامیون حامل زنان و اطفال از مشهد به تربت‌حیدریه وارد[شدند] و پس از صرف ناهار به زاهدان عزیمت نمودند. در سپتامبر ۱۹۴۳ کودکان لهستانی ساکن در اردوگاه مشهد که موفق به یافتن والدین خود نشده بودند، به آموزشگاه‌های مستقر در شهر اصفهان منتقل شدند، همچنین روزنامه آزادی در روز دوشنبه دهم فروردین ۱۳۲۱ خورشیدی، درباره این آوارگان کوچک نوشته است: «اخیرا عده‌ای از اطفال لهستانی که در خاک اتحاد جماهیر شوروی می‌باشند، خود به عزم رفتن به هندوستان، به مشهد وارد[شدند] و در دارا التربیه شاپور نگهداری و پذیرایی می‌شوند. عصر پنجشنبه هم در دارا التربیه، دعوتی شده[اند] و با حضور آقای استاندار و آقای سرکنسول بریتانیای کبیر و آقای سرکنسول اتحاد جماهیر شوروی و آقای رئیس شهربانی و آقای شهرداری و مدیر آزادی، اطفال چند فقره نمایشات دادند که بازی‌های شیرین آن‌ها با کف زدن‌های مسرت‌انگیز و تقدیرآمیز حضار پایان یافت و تا ساعت هفت، آن جلسه که با تأثر و شادمانی آمیخته به‌هم داشت، ادامه یافت».



شایعات در دهه ۳۰

مردمان کهنسال شهر دست‌کم باید نودسالی داشته باشند تا از سال ۱۳۲۱ خورشیدی خاطراتی به یاد بیاورند یا آن روزگار را دیده باشند. آوارگان با خودشان، بیماری و رنج همراه آوردند و مشهدی‌ها هم دربرابر این موضوع حساسیت نشان می‌دادند و البته بازار شایعات هم داغ بود. در خاطراتی که در مرکز تاریخ شفاهی آستان قدس رضوی درباره لهستانی‌ها در مشهد به‌جای‌مانده است، بیشتر آن‌ها به نگرانی مردم درباره شیوع بیماری‌های مسری مانند تیفوس اشاره کرده‌اند، البته موقت بودن اقامت آن‌ها در مشهد و ممکن نبودن ارتباط آزاد با مردم، پذیرش این مسئله را سخت می‌کند. دکتر فضلی‌نژاد از مشهدی‌هایی است که ادعا می‌کند لهستانی‌ها با خودشان تیفوس آوردند. علی اکبر قدس‌نهری نیز درباره آن‌ها اظهار می‌کند: «بعد از مدتی، زن‌های اسیر لهستانی را به مشهد آوردند و ما می‌دیدمشان. ته‌کوچه گوشله انبار تریاک بود و آن‌ها را به آنجا آوردند. بزرگ‌ترها می‌گفتند آن‌ها خیلی بیماری آوردند». حسن ابراهیمی نیز در مصاحبه خود درباره لهستانی‌ها می‌گوید: «آن‌ها که روزنامه‌خوان بودند، می‌گفتند آلمان‌ها آن‌ها را شکست دادند. مردهایشان را گرفته‌اند و زن‌هایشان را در ایران می‌فروشتند. ما ندیدیم چنین زنانی به مشهد بیاورند».

یادی از رئیسعلی دلواری که در راه استقلال وطن کشته شد

سدی در برابر استعمار جنوب



حسین بیات| مردم مبارز جنوب ایران در دو سده واپسین، چندین‌بار با هجوم استعمارگران مبارزه کرده‌اند که از برجسته‌ترین این قیام‌ها، مبارزه با استعمار انگلیس در سال‌های ۱۲۵۵ قمری و ۱۲۷۳ قمری است که با مقاومت شجاعانه مردم بوشهر، تنگستان، دشتی و دشتستان همراه بوده است. در این میان، قیام جنوب در جنگ جهانی اول به رهبری رئیسعلی دلواری، زائر خضرخان تنگستانی، شیخ حسین‌خان چاه‌کوتاهی و غضنفرالسلطنه‌برازجانی، از برجستگی ویژه‌ای برخوردار است که ما از آن‌همه، در اینجا به زندگی و مبارزه رئیسعلی می‌پردازیم: «زیرا ۱۲ شهر یور سالروز شهادت اوست در راه وطن.

رئیسعلی دلواری حدود سال ۱۲۹۹ هجری قمری (۱۸۸۱ میلادی) در روستای «دلوار» از توابع تنگستان، زاده می‌شود. مادرش شپین، دختر علی، از طایفه فولادی است و پدرش «زائرمحمد» که بعد از شهادت فرزند به «معین‌الاسلام» ملقب می‌شود، رئیسعلی دوران کودکی را در زادگاهش با فرا گرفتن فنون رزمی، اسب‌سواری، تیراندازی و آموختن قرآن سیری می‌کند، طوری که در اسب‌سواری و تیراندازی در سطح تنگستان کمتر کسی به‌مهارت ودقت‌ایافت می‌شود. با شروع انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۴ قمری (۱۹۰۹ میلادی)، رئیسعلی به یکی از پیشگامان مشروطه‌خواهی در جنوب ایران بدل می‌شود و همکاری نزدیکی را با محافل انقلابی و عناصر مشروطه‌خواه آغاز می‌کند، اما با کودتای لیاخوف‌روسی در ۱۳۳۶ قمری (۱۹۰۸ میلادی) و بمباران مجلس اول شورای ملی و استقرار دیکتاتوری محمدعلی‌شاه قاجار در بوشهر است که کانون مقاومت علیه استبداد صغیر در این خطه تشکیل می‌شود. در مرکز این کانون، روحانی برجسته‌ای چون آیت‌ا... سیدمرتضی علم‌الهدی اهرمی حضور دارد که با همکاری رئیسعلی دلواری، خالوحسین بردخونی و پارتیزان‌های تنگستانی و دشتی، طی یک هجوم ناگهانی در ۱۳۲۷ قمری (۱۹۰۹ میلادی)، بوشهر را از لوٹ وجود عناصر وابسته به دربار محمدعلی‌شاه، پاک‌سازی می‌کند و اداره امور گمرک و انتظامات و ادارات را عهده‌دار می‌شود. تصرف گمرک بوشهر که در اجاره انگلیسی‌هاست، بر دولت بریتانیا گران می‌آید. از این‌رو برای تضعیف مشروطه‌خواهان و استمرار سلطه بر حیات اقتصادی و سیاسی جنوب، به مبارزه با عناصر انقلابی و مشروطه‌خواه برمی‌خیزند.

در کنار توطئه‌های انگلیسی، به‌دلیل برخی تندروی‌ها، در صفوف انقلابی‌ها نیز شکاف ایجاد می‌شود و انگلیسی‌ها از این فرصت سود جسته، ضمن بیرون راندن تفتنجگی‌های تنگستانی و دشتی از بوشهر، سیدمرتضی علم‌الهدی را نیز به بصره تبعید می‌کنند. اما رئیسعلی مردی نیست که به‌آسانی از عقاید مشروطه‌خواهی خود دست بردارد؛ به همین دلیل فعالیت گسترده‌ای را علیه منافع انگلیسی‌ها آغاز می‌کند. او با حمله به کاروان‌های تجاری آن‌ها، منافع اقتصادی بازرگانان انگلیسی را به خطر می‌اندازد. درمقابل، انگلیسی‌ها برای سرکوب رئیسعلی، احمدخان دریابگیگی، حاکم دست‌نشانده بوشهر، را تحریک می‌کنند که به دلوار حمله کند. احمدخان با پشت گرمی و حمایت مالی و تدارکاتی انگلیسی‌ها، چندبار به تنگستان حمله می‌کند که این حملات با مقاومت رئیسعلی و یارانش دفع می‌شود. احمدخان سپس برخی خوانین بانفوذ تنگستان را تشویق می‌کند تا به دلوار حمله برند. این جنگ و گریزها تا آستانه جنگ جهانی نخست ادامه دارد. در این زمان، نیروهای انگلیسی که از قدرت یافتن قوای روسیه تزاری در شمال ایران نگرانند، به بهانه حفظ نظم و امنیت با ارائه یک التیماutom به دولت وثوق‌الدوله، شروع به اشغال تدریجی جنوب ایران می‌کنند. این حرکات برای رئیسعلی دلواری تحمل‌پذیر نیست و آن را نقض آشکار حق حاکمیت ملی و استقلال ایران می‌داند، از این‌رو طی نامه‌هایی به مجلس شورای ملی و علمای نجف، خواستار برخورد دولت ایران و رهبران مذهبی مقیم عتبات مقدسه می‌شود. در این میان، علمای نجف با ارسال پیام‌هایی به خوانین جنوب، از آنان می‌خواهند تا به اختلاف‌های داخلی پایان دهند و یک اتحاد ضدانگلیسی برپا کنند. به‌دنبال این پیام‌ها، رئیسعلی ابتدا کشمکش با برخی خوانین تنگستان را به یک‌سو می‌نهد و اتحادی ضدانگلیسی با خوانین اهرم و چاه‌کوتاه، تشکیل می‌دهد و سپس به مناطق مختلف تنگستان و دشتی سفر می‌کند تا آن‌ها را نیز علیه بریتانیا متحد کند.

دیری نمی‌پاید که آتش جنگ جهانی به جنوب ایران سرایت می‌کند، علمای نجف و چندتن از علمای جنوب، بلافاصله علیه‌روس و انگلیس اعلام جهاد می‌کنند. در پی آن، رئیسعلی و دیگر خوانین تنگستان و دشتی، حملات خود را به قوای انگلیسی مستقر در بوشهر آغاز می‌کنند. رئیسعلی در یورش‌های شیبانه، ضربات و تلفات مؤثری بر انگلیسی‌ها وارد می‌آورد. در یکی از این شبیخون‌ها که در دوم رمضان ۱۳۳۳ قمری برابر با ۱۲ ژوئیه ۱۹۱۵ رخ می‌دهد، رئیسعلی دو تن از افسران بلندپایه انگلیسی را به‌همراه چند سرباز هندی به هلاکت می‌رساند. این اتفاق برای انگلیسی‌ها تحمل‌ناپذیر است، از این‌روی کشته شدن دو افسر را بهانه قرار می‌دهند و در شب ۲۶ رمضان همین سال (۸ اوت)، بوشهر را با چهار ناو جنگی و صدها سرباز به اشغال خود درمی‌آورند. چند روز بعد از اشغال بوشهر، در ۳شوال ۱۳۳۳ قمری (۱۳ اوت ۱۹۱۵) نیروی دریایی بریتانیا برای نابود کردن رئیسعلی با چند فروند ناو جنگی و صدها سرباز هندی و انگلیسی به دلوار یورش می‌برد. رئیسعلی که از پیش، خبر حمله به دلوار را شنیده است، بلافاصله دلوار را تخلیه کرده، به کوه‌های اطراف عقب‌نشینی می‌کند. سربازان بریتانیایی که در بدوردور متوجه می‌شوند روستا خالی از سکنه است، خشمگینانه منازل مسکونی را بمباران و درختان خرما را قطع می‌کنند. ساعتی بعد، رئیسعلی شب‌هنگام با حدود چهارصد تفتنجگی دشتی و تنگستانی به قوای انگلیسی مستقر در حوالی دلوار شبیخون می‌زند.

انگلیسی‌های غافلگیرشده، عقب‌نشینی می‌کنند اما حدود شصت نفرشان کشته می‌شوند، ازجمله یک نژرال بلندپایه انگلیسی. پس از جنگ دلوار، رئیسعلی بر حملات شیبانه خودبه‌بوشهر و یادگان انگلیسی‌ها، می‌افزاید و با همفکری دیگر خوانین منطقه، طرح حمله سراسری به بوشهر و آزادسازی آن را پی می‌ریزد. درگیرودار این حمله است که در شب ۲۳شوال ۱۳۳۳ قمری برابر با ۳آسیتامبر ۱۹۱۵ هنگامی که رئیسعلی سی‌وچهارساله در «تنگک صفر» قصد شبیخون به قوای انگلیس را دارد، از پشت هدف گلوله یکی از همراهان خائنش قرار می‌گیرد و کشته می‌شود. رئیسعلی در این هنگام، پدریک کودک خردسال به نام غلام‌حسین است.

منابع:

«مهاجران

لهستانی در

خراسان»،

اثر معصومه

صاحبکاران.

«شرق ایران در

جنگ جهانی

دوم»، تألیف

معصومه

صاحبکاران

و مسعود

مرادی.

اسناد سازمان

اسناد و

کتابخانه ملی

ایران.

اسناد و

مصاحبه‌های

موجود در

بخش‌های

اسناد و تاریخ

شفاهی

آستان قدس

رضوی.

«خانه‌ای برای

تبعیدی‌ها»،

نوشته

غلام‌رضا

آذری‌خاکستر.

مقاله

چاپ‌شده

در کتاب

لهستانی‌ها

در ایران، در

طول جنگ

جهانی دوم،

نوشته رضا

نیکپور.

با تشکر از:

کاظم

جهانگیری،

محمد نظرزاده

و غلام‌رضا

آذری‌خاکستر،

کارشناسان

بخش اسناد و

تاریخ شفاهی

مرکز اسناد

آستان قدس

رضوی.